



قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
إِنِّي مَعُ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنظُنَّ

ویژگی‌نامه ۲ فینة النجاة

شماره دوم، شهریور ۱۳۹۹، محرم ۱۴۴۲
muq.nahad.ir @muqnahad



معاونت توسعه و منابع انسانی

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری



مسابقه ویژه نامه ۲

جهت شرکت در مسابقه کلیک کنید

اهل بیت (ع)
در
فضای مجازی

کشیب مسیحی از
حضرت زینب (س) می گوید

بفرمایید روضه ...
بخش فیلم
کلیک کنید

محفل حسینی
بخش فیلم
کلیک کنید

راه زندگی

ما به عنوان شیعیان و موالیان اهل بیت (ع) موظفیم خود را مبادی به آداب این اسوه‌های درخشان و قله‌های کمال انسانی قرار دهیم تا همانگونه که امام صادق (ع) فرمودند: «کُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا» باعث زینت و افتخار مذهب تشیع باشیم.

اولین گام برای پیروی از این حضرات، آشنایی با سلوک و شناخت دیدگاه آنان در مسائل گوناگون زندگی فردی، اجتماعی، اعتقادی و... است.

بر اساس روایت امام صادق (ع) که فرمودند: «كُنَّا سَفْنُ النِّجَاةِ وَ لَكِن سَفِينَةُ جَدِّي الْحُسَيْنِ أَوْسَعُ وَ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ أَسْرَعُ»، شناخت سیره امام حسین (ع) سریع‌ترین راه دستیابی به نجات و سعادت است، ایام محرم بهترین زمان برای انس بیشتر با احادیث اباعبدالله (ع) و مرور دیدگاه ایشان در ابعاد مختلف زندگی است. در ادامه به چند مورد از این مسائل اشاره خواهد شد:

۱. بیماری، فقر و مرگ از دیدگاه امام حسین (ع):
«لَوْلَا ثَلَاثَةٌ مَا وَضَعَ ابْنُ آدَمَ رَأْسَهُ لِشَيْءٍ: الْفَقْرُ وَ الْمَرَضُ وَ الْمَوْتُ»
«اگر سه چیز نبود، آدمی سرش را در برابر هیچ چیز فرود نمی آورد: تنگدستی، بیماری و مرگ»

۲. ملاک شیعه واقعی از دیدگاه امام حسین (ع):
«إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَ غَلٍّ وَ دَغَلٍ»
«شیعه ما کسی است که دلش از هرگونه خیانت و نیرنگ و مکرری پاک است.»

۳. آثار عبادت خداوند از دیدگاه امام حسین (ع):
«مَنْ عَبْدَ اللَّهِ حَقَّ عِبَادَتَهُ آتَاهُ اللَّهُ فَوْقَ أَمَانِيهِ وَ كِفَايَتِهِ»
«هرکس حق عبودیت خدا را به جا آورد، خداوند بیش از حد انتظار و کفایتش به او عطا می کند.»

۴. آثار صله رحم از دیدگاه امام حسین (ع):
«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْسَأَ فِي أَجَلِهِ وَ يَزَادَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»
«کسی که دوست دارد اجلش به تأخیر افتد و روزی‌اش افزایش یابد، صله رحم به جا آورد.»

۵. جترس و اشک از دیدگاه امام حسین (ع):
«بُكَاءُ الْعُيُونِ وَ حَشْيَةُ الْقُلُوبِ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ»
«گریستن چشم‌ها و ترسیدن قلب‌ها، رحمتی از جانب خداست.»

پرسمان عاشورایی

چرا اباعبدالله الحسین (ع) همانند پدر یا برادر بزرگوار خویش در مقابل طاغوت زمان خود، سکوت نکرد؟

۱. طاغوت زمان او انسانی متجاهر به فسق، آلوده، شراب خوار و زناکار بود، در حالی که در زمان حضرت علی (ع) و یا امام حسن مجتبی (ع)، چنین وضعی وجود نداشت. کردارهای ناپسند یزید به عنوان زمامدار حکومت اسلامی پی آمد ناگواری برای جامعه اسلامی داشت. در این صورت، چنین رفتاری کم کم مشروعیت می‌یافت و همه ارزش‌های اسلامی زیر سؤال می‌رفت.

۲. حکومت اسلامی در زمان دو امام اول، نوبنیاد بود و هر گونه کشمکش بر سر قدرت، به تشویش اذهان عمومی می‌انجامید و با مخالفت مردم روبه رو می‌شد. مردم از باور خود به ائمه اطهار (ع) روی گردان می‌شدند.

۳. کشمکش‌های درونی مسلمانان بر سر زمامداری، بهانه خوبی برای دشمنان خارجی مانند یهودیان بود تا آشکارا به تضعیف مسلمانان بپردازند.

۴. اوضاع زمان امام حسین (ع) با زمان خلفا و معاویه تفاوت داشت؛ زیرا حکومت اسلامی استقرار یافته بود، ولی انسانی فاسق بر جامعه حکم می‌راند. بنابراین امام (ع) واجب می‌دانست که با این بدعت خطرناک رویارو شود. ایشان در پاسخ به پیشنهاد بیعت با یزید می‌فرماید: «عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا لَبِيتِ الْأُمَةُ بِرَأْعِ مِثْلِ يَزِيدٍ»؛ (اگر که فرمانروایی مسلمانان به فاسقی مثل یزید واگذار شود، باید فاتحه اسلام را بخوانیم.)

اسامی برندگان مسابقه شماره ۱

- دانشجویان
- ۱- سرکار خانم معصومه تقدسی، از دانشکده پرستاری
 - ۲- سرکار خانم زینب شوشتری زاده، از دانشکده پرستاری
 - ۳- سرکار خانم زهرا نجار زاده، از دانشکده پزشکی
 - ۴- سرکار خانم مریم مصیبی، از دانشکده پیراپزشکی
 - ۵- سرکار خانم یگانه مهابادی، از دانشکده بهداشت
- پرستل
- ۱- سرکار خانم سیده زهرا علوی، از مرکز بهداشت، واحد بهداشت خانواده
 - ۲- سرکار خانم معصومه بهمنی حیدرآبادی، از بیمارستان حضرت معصومه (س)
 - ۳- جناب آقای کمال الدین موسوی نژاد، از مرکز مدیریت حوادث و فوریت های پزشکی
 - ۴- جناب آقای جواد پیروی قادیقلایی، از بیمارستان شهید بهشتی

اساتید

- ۱- جناب آقای دکتر ثارالله شجاعی، از دانشکده پرستاری

ظرف یک هفته با برندگان جهت دریافت شماره کارت برای واریز هدیه دو میلیون ریالی، تماس گرفته خواهد شد.

یکی از اساسی‌ترین ابعاد حادثه عاشورا، درس‌ها و عبرت‌های این نهضت است. هر چند این رویداد در مکان و زمان محدودی به وقوع پیوست اما درس‌ها و عبرت‌های آن ویژه زمان و مکان خاصی نیست. می‌توان درس‌های این واقعه تاریخی را به شرح ذیل برشمرد.

۱- عدالت‌خواهی و ستم‌ستیزی

ستیز با ستم و ستمگران به ویژه حاکمان ستم و برپایی عدل یکی از درس‌های عاشورا در عرصه رفتار سیاسی است. عاشورا به ما می‌آموزد که انسان مسلمان نمی‌تواند در برابر ستم و ستمگران سکوت کند و بی‌تفاوت بماند؛ اگر سکوت کرد در حکم همان ستمکار است.

امام حسین(ع) در یک سخنرانی که در منزل «بیضه» در برابر سپاهیان حرّ، فرمودند: «ای مردم، رسول خدا(ص) فرمود: اگر کسی ستمگری را ببیند که حلال خدا را حرام می‌کند، عهد و پیمان الهی را می‌شکند، و با سنت رسول خدا مخالف است، و با بندگان خدا به ستم و بیادگری رفتار می‌کند، پس با گفتار و کردار در برابرش نایستد، بر خداست که این فرد را نیز با همان حاکم ستمکار محشور کند».

۲- عزّت

امام حسین(ع) و دیگر عاشورائیان با گفتار و عمل خود به ما آموختند که برخورد مسلمانان با یکدیگر چه در داخل کشور و چه با خارج کشور باید از موضع عزّت باشد. چرا که در فرهنگ اسلامی، مسلمان عزیز است و هرگز نباید تن به ذلت و خواری بدهد. ذلت و خواری با مسلمانی قابل جمع نیست. بنابراین، مسلمانی که ذلت را پذیرفته مسلمانی‌اش کامل نیست.

بر این اساس دو نوع زندگی خواهیم داشت: زندگی ذلیلانه و زندگی عزتمندانه. زندگی عزتمندانه در پرتو پذیرش ولایت خدا و اولیاء خدا، و زندگی ذلیلانه در پرتو پذیرش ولایت کفر و شرک و دشمنان خداست. همراهی و دوستی با دشمنان خدا نیز ذلت و خواری است.

یکی از شعارهای امام حسین(ع) در روز عاشورا این بود: «الموت خیر من رکوب العار والعار خیر من دخول النار». «مرگ از پذیرش ننگ بهتر، و ننگ از ورود در آتش سزاوارتر است.» و نیز آن بزرگوار در روز عاشورا می‌فرمود: «این ناکس پسر ناکس مرا به پذیرش یکی از دو کار ناچار کرده است. یا شمشیر کشیدن و کشته شدن و یا پذیرش ذلت. ذلت از خاندان ما به دور است. هیبت که ذلت و زبونی را اختیار کنم. نه خدا به ذلت من راضی است، نه رسول خدا و نه مؤمنان و نه دامن‌های پاکی که مرا تربیت کرده‌اند. همچنین مردان غیرتمند و آزاده، کشته شدن را بر پیروی از انسان‌های پست ترجیح می‌دهند.

سخنان و رفتار امام حسین(ع) و دیگر عاشورائیان درس است به همه شیعیان به ویژه کارگزاران نظام اسلامی و هشدار است به کسانی که خود را شیعه می‌دانند ولی در این حال خود را در اختیار غیرخدا قرار داده و مرعوب و تسلیم قدرت‌های بزرگ شده‌اند و دیگران را نیز به این ذلت فرا می‌خوانند.



◆ اثر گریه بر امام حسین علیه السلام

امام رضا علیه السلام فرمودند:

فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكُ الْبُكَوْنَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحْطُ الذَّنْبُ الْعِظَامُ؛

گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، چرا

که گریستن برای او، گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد.



بحار النوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴

* خادمی ارباب *

محرم سال ۱۳۳۶ که شروع شد، معصومه کودک ۷ ماهه حاج‌اکبر به شدت بیمار بود. کودک بی‌تابی می‌کرد و پدر و مادر دل‌نگران و مضطرب به هر دری می‌زدند تا شاید بچه بیمارشان خوب شود اما فایده‌ای نداشت. هر قدر به پزشکان مراجعه می‌کردند تا کودکانشان را درمان کنند فایده نداشت و روزبه‌روز حال او بدتر می‌شد.

روز تاسوعا بود و معصومه از شدت بیماری دیگر نای شیر خوردن هم نداشت. چشمانش بسته بودند و گاهی اوقات ناله ضعیفی از او به گوش می‌رسید. معصومه حالت احتضار داشت. چند نفری از بستگان در خانه حاج‌اکبر بودند و به همسرش دلداری می‌دادند. کودک را روبه‌قبله خواباندند. اما معصومه هنوز نفس می‌کشید. حاج‌اکبر آمد و مدتی بالای سر دختر کوچکش نشست. صبور بود اما به راحتی می‌شد غم از دست دادن فرزند را در چهره‌اش خواند. مدتی گذشت. حاج‌اکبر از اتاق بیرون رفت و بعد از وضو گرفتن، عبا می‌پوشید و روی دوشش انداخت و آماده شد تا از خانه بیرون برود. همسر و آشنایان دورش را گرفتند و گفتند حاج‌آقا! کجا می‌روید. این بچه در حال مرگ است او را به حال خودش رها نکنید.

حاج‌اکبر خیلی محکم جواب داد: «می‌روم تا شفایش را بگیرم». دقایقی از رفتن حاج‌اکبر نمی‌گذشت که نفس‌های کودک به شماره افتاد و مدتی بعد قلب کوچکش از تپش ایستاد. اطرافیان مادر بی‌تاب را از اتاق بیرون بردند و پارچه سفید را روی صورت فرزندش کشیدند. حاج‌اکبر هنوز به هیات نرسیده بود که خبر دادند معصومه فوت کرده و از او خواستند برگردد.

اما او کفش‌هایش را درآورد و راه بازار تهران را پیش گرفت. به بازار که رسید، پیشاپیش جمعیت عزادار حضرت سیدالشهدا(ع) قرار گرفت. اما قبل از اینکه مدیحه‌سرایی را شروع کند، گفت: «از دو نفر دو کار برمی‌آید. از حاج‌اکبر ناظم وضو خواندن برمی‌آید و از حضرت ابوالفضل زنده کردن مرده‌ها». شروع کرد به مداحی سقای دشت کربلا: شد کشته شاه اولیا، ابوالفضل، ابوالفضل... یکی دو ساعت نوحه خواند و جمعیت عزادار حسینی پابه‌پایش سینه زدند. دو سه ساعتی از رفتن حاج‌اکبر از خانه می‌گذشت. هر کس مشغول کاری بود تا مراسم کفن و دفن معصومه به‌خوبی برگزار شود. مادر بی‌تاب دوباره وارد اتاقی شد که معصومه آنجا بود. ناگهان صحنه حیرت‌انگیزی دید. دست و پای کودکش حرکت می‌کردند. باورش نمی‌شد. اول فکر می‌کرد به نظرش می‌آید ولی این طور نبود.

معصومه ناگهان سرفه‌ای کرد و دهانش را در جست‌وجوی غذا باز کرد. مادر فریادی از سر شوق کشید و کودکش را در آغوش کشید. همه اهل خانه وارد اتاق شدند. هیچکس باورش نمی‌شد. همان موقع یک نفر به سمت هیات حاج‌اکبر رفت و خودش را با زحمت به او رساند. وقتی به حاج‌اکبر رسید در حالی که گریه می‌کرد، گفت: «حاج‌آقا! معجزه شده، معصومه زنده شد». با این اتفاق بود که هیات‌ها همگی به سمت منزل حاج‌اکبر هجوم آوردند تا معجزه حضرت ابوالفضل(ع) را به چشم ببینند.

آب چشم زنده شد

چهره درخشان کربلا، حضرت ابوالفضل العباس (ع)

فاطمه کلابیه (امّ البنین) زنی دارای فضل و کمال و محبت به خاندان پیامبر بود و برای این دودمان پاک، احترام ویژه ای قائل بود. او برای حسن، حسین، زینب و امّ کلثوم، یادگاران عزیز حضرت زهرا (س)، مادری می‌کرد و خود را خدمتکار آنان می‌دانست. وفایش نیز به امیرالمؤمنین (ع) شدید بود.

ایمان والای امّ البنین و محبتش به فرزندان رسول خدا چنان بود که آنان را بیشتر از فرزندان خود، دوست می‌داشت. وقتی حادثه کربلا پیش آمد، پیگیر خبرهایی بود که از کوفه و کربلا می‌رسید. هرکس خبر از شهادت فرزندانش می‌داد، او ابتدا از حال حسین (ع) جویا می‌شد و برایش مهمتر بود.

عباس بن علی (ع) فرزند چنین بانوی حق شناس و بامعرفتی بود و پدری چون علی بن ابی طالب (ع) داشت و دست تقدیر نیز برای او آینده ای آمیخته به عطر وفا و گوهر ایمان و پاکی رقم زده بود.

وقتی به دنیا آمد حضرت علی (ع) در گوش او اذان و اقامه گفت، نام خدا و رسول را بر گوش او خواند و او را با توحید و رسالت و دین، پیوند داد و نام او را عباس نهاد. آن حضرت، گاهی قنداقه عباس خردسال را در آغوش میگرفت و آستین دستهای کوچک او را بالا می‌زد و بر بازوان او بوسه می‌زد و اشک می‌ریخت. روزی مادرش امّ البنین که شاهد این صحنه بود، سبب گریه امام را پرسید. حضرت فرمود: این دستها در راه کمک و نصرت برادرش حسین، قطع خواهد شد؛ گریه من برای آن روز است.

در یکی از روزهای نبرد صفین، نوجوانی از سپاه علی (ع) بیرون آمد که نقاب بر چهره داشت و از حرکات او نشانه های شجاعت و هیبت و قدرت هویدا بود. از سپاه شام کسی جرأت نکرد به میدان آید. همه ترسان و نگران، شاهد صحنه بودند. معاویه یکی از مردان سپاه خود را به نام «ابن شعطاء» که دلیرمردی برابر با هزاران نفر بود صدا کرد و گفت: به جنگ این جوان برو. آن شخص گفت: ای امیر، مردم مرا با ده هزار نفر برابر می‌دانند، چگونه فرمان می‌دهی که به جنگ این نوجوان بروم؟ معاویه گفت: پس چه کنیم؟ ابن شعطاء گفت: من هفت پسر دارم، یکی از آنان را می‌فرستم تا او را بکشد. گفت: باشد. یکی از پسرانش را فرستاد، به دست این جوان کشته شد. دیگری را فرستاد، او هم کشته شد. همه پسرانش یک به یک به نبرد این شیر سپاه علی (ع) آمدند و او همه را از دم تیغ گذراند. خود ابن شعطاء به میدان آمد، در حالی که میگفت: ای جوان، همه پسرانم را کشتی، به خدا پدر و مادرت را به عزایت خواهم نشانند. حمله کرد و نبرد آغاز شد و ضرباتی میان آنان رد و بدل گشت. با یک ضربت کاری جوان، ابن شعطاء به خاک افتاد و به پسرانش پیوست. همه حاضران شگفت زده شدند. امیرالمؤمنین او را نزد خود فراخواند، نقاب از چهره اش کنار زد و پیشانی او را بوسه زد. دیدند که او قمر بنی هاشم عباس بن علی (ع) است.

هم چهره عباس زیبا بود، هم اخلاق و روحیاتش. ظاهر و باطن عباس نورانی بود و چشمگیر و پرجاذبه. ظاهرش هم آینه باطنش بود. سیمای پر فروغ و تابنده اش او را همچون ماه، درخشان نشان می‌داد و در میان بنی هاشم، که همه ستارگان کمال و جمال بودند، ابوالفضل همچون ماه بود؛ از این رو او را «قمر بنی هاشم» می‌گفتند.

ایمان و بصیرت و وفای عباس، آن چنان مشهور و زبانزد بود که امامان شیعه پیوسته از آن یاد می‌کردند. امام سجاد (ع) فرمود: خداوند، عموم عباس را رحمت کند که در راه برادرش ایثار و فداکاری کرد و از جان خود گذشت، چنان فداکاری کرد که دو دستش قلم شد. خداوند نیز به او همانند جعفر بن ابی طالب در مقابل آن دو دست قطع شده دو بال عطا کرد که با آنها در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند. عباس نزد خداوند، مقام و منزلتی دارد بس بزرگ، که همه شهیدان در قیامت به مقام والای او غبطه می‌خورند و رشک می‌برند.

بصیرت و شناخت عمیق و پایبندی استوار به حق و ولایت و راه خدا از ویژگی های آن حضرت بود. در ستایشی که امام صادق (ع) از او کرده است بر این اوصاف او انگشت نهاده و به عنوان ارزش های متبلور در وجود عباس، یاد کرده است: عمومی ما عباس، دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود، همراه ابا عبدالله جهاد کرد و آزمایش خوبی داد و به شهادت رسید. مقام فقهاتی او بالا بود و نزد رومیان، مورد وثوق به شمار می‌رفت و دارای پارسایی فوق العاده ای بود. تعبیر برخی بزرگان درباره او چنین است: عباس از فقیهان و دین شناسان اولاد ائمه بود و عادل، ثقه، با تقوا و پاک بود.

این سردار رشید و شهید، علاوه بر آن که خود به لحاظ قرب و منزلتی که نزد پروردگار دارد در قیامت از مقام شفاعت برخوردار است، وسیله شفاعت حضرت زهرا نیز خواهد بود.

در روایت است در روز رستاخیز، آنگاه که کار سخت و دشوار گردد، پیامبر خدا، حضرت علی را نزد فاطمه خواهد فرستاد تا در جایگاه شفاعت حاضر شود. امیرمؤمنان به فاطمه میگوید: از اسباب شفاعت چه نزد خود داری و برای امروز که روز بی‌تابی و نیازمندی است چه ذخیره کرده ای؟ فاطمه زهرا میگوید: یا علی، برای این جایگاه، دستهای بریده فرزندم عباس بس است.



آسمانی شدن با زیارت عاشورا

از شیخ طوسی در کتاب مصباح نقل شده است: حضرت باقر(ع) فرمود: «هر که زیارت کند حسین بن علی(ع) را در روز دهم محرم، تا آن که نزد قبر آن حضرت گریان شود، خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد - که ثواب آن ها مثل ثواب کسی باشد که در خدمت رسول خدا(ص) و ائمه طاهرین - علیهم السلام - حج و عمره و جهاد کند - ملاقات نماید.

راوی: فدایت شوم، برای کسی که در شهرهای دور از کربلا زندگی می کند و امکان حضور در نزد قبر آن حضرت را ندارد، چه ثوابی است؟

حضرت فرمود: «هر گاه چنین باشد، به صحرا یا بر بالای بامی رود و به سوی قبر آن حضرت اشاره نماید و سلام عرض کند و در نفرین کردن بر قاتلین آن حضرت کوشش نماید و بعد از آن، دو رکعت نماز کند (و این اعمال را در اوایل روز، پیش از زوال آفتاب انجام دهد) سپس گریه کند بر حسین(ع) و کسانی را که در خانه اش هستند به گریستن بر آن حضرت امر کند و در خانه ی خود، مجلس عزاداری بر مصیبت آن حضرت بر پا کند. و به یکدیگر در مصیبت حسین(ع) تعزیت گویند. من برای ایشان بر خدا ضامنم، هر گاه این عمل را انجام دهند، به همه ی آن ثواب ها برسند.

زیارت عاشورا، چاره بلا

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی می فرمود:

اهالی سامرا به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند، و همه روزه عده ای بر اثر این بیماری از دنیا می رفتند. روزی عده ای از اهل علم در منزل استادم مرحوم سید محمد فشارکی جمع بودند. ناگاه مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد، که همه در معرض خطر مرگ هستند.

مرحوم میرزای شیرازی فرمود: اگر من حکمی کنم آیا لازم است انجام شود یا نه؟ همه ی اهل مجلس پاسخ دادند: بلی. فرمود: من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامرا از امروز تا ده روز، مشغول خواندن «زیارت عاشورا» شوند و ثواب آن را به روح حضرت نرجس خاتون، و والده ی ماجده ی حضرت حجت بن الحسن(ع) هدیه نمایند، تا این بلا از آنان دور شود. اهل مجلس، این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه، مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند.

از فردای آن روز، تلف شدن شیعیان به وسیله ی طاعون متوقف شد. برخی از اهل تسنن از آشنایان شیعه ی خود می پرسیدند: سبب این که دیگر کسی از شما تلف نمی شود چیست؟ به آنها گفته بودند: زیارت عاشورا. آنها هم مشغول زیارت عاشورا شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید.



مواسات و همدلی در کلام مقام معظم رهبری

یک مسئله هم مسئله ی کمک مؤمنانه است. عده ای از مردم در این حوادث بجد آسیب دیدند؛ البته برای اغلب مردم از لحاظ کسب و کار و درآمد و زندگی و مانند اینها مشکلاتی پیدا شد.

لکن همه دچار آسیب های جدی نشدند؛ اما یک عده ای واقعاً دچار آسیب های جدی شدند و مشکلات فراوانی برایشان پیش آمد.

این را باید جبران کرد؛ چه کسی جبران کند؟ مردم.

نمیشود همه ی بار را بر دوش دولت گذاشت؛ البته مسئولین دولتی و شبه دولتی وظایفی دارند که باید انجام بدهند و انجام هم میدهند. ما مطلعیم که دارند کار میکنند لکن اینها کافی نیست و بایستی عموم مردم همچنان که در آن جریان اولی کمک مؤمنانه در آستانه ی ماه رمضان وارد شدند و به معنای واقعی کلمه کمک کردند، باز هم همین [کار] انجام بگیرد.

این «تسابق الی الخیرات» است. ما در قرآن چند جا داریم که «سَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»؛ یا «سَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ».

یک جا [دارد] «أُولَئِكَ سَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ»؛

چند جا [دارد] «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»، یعنی مسابقه گذاشتن که قرآن به معنای واقعی کلمه به ما میگوید در کار خیر و کمکهای مؤمنانه مسابقه بگذارید؛ یعنی سعی کنید شما جلوتر از دیگران حرکت کنید و [پیش] بروید.

و این کار به نظر من مهم است؛ حتی این اطعام های محرم را هم که در آن ایام بعضی از هیئات، بعضی از مردم که توانایی هایی دارند و نذری و اطعام و مانند اینها درست میکنند، میشود به این شکل کمک مؤمنانه به خانواده ها و به شکل کاملاً پاکیزه و دور از مشکل سرایت [بیماری] و مانند این حرفها انجام داد.

انقلابیگری به معنای واقعی کلمه اینها است؛ یعنی اینها جزو مسائل قطعی انقلابیگری است. انقلابیگری با زبان نیست، با عمل است؛ عمل جلوتر از زبان بایستی انسان را راه ببرد، و واقعاً کسانی که در این زمینه ها فعالیت میکنند، کار انقلابی انجام میدهند و این [کارها] انقلابیگری است.

البته بعضی هم ممکن است که آمادگی نداشته باشند؛ یعنی این جور نیست که همه بتوانند کارهای برجسته ای در این زمینه انجام بدهند، لکن وقتی که می بینند یک کسانی در آن صفوف مقدم با پشتتازی و علاقه و شوق حرکت میکنند، اینها هم به شوق می آیند و بالاخره در بین صفوف یک جایی برای خودشان پیدا میکنند و آنها هم وارد این میدان میشوند.

[برای اطلاع از نحوه واریز کمک های مومنانه کلیک کنید](http://muq.nahad.ir)

شبهات های قرآن و امام حسین (ع)

همراهی و همسانی قرآن و عترت همانگونه که در حدیث شریف ثقلین از سوی پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) بر آن تأکید شده است از اعتقادات راسخ شیعیان است بدین معنا که هر یک از حضرات معصومان تجسم قرآن کریم در عالم هستند و نمی توان تناقضی بین حقایق قرآنی و منش و گویش و زندگی آنها با کتاب خدا یافت. در این مطلب به شبهات هایی ظاهری و در عین حال لطیف کتاب خدا و امام حسین (ع) می پردازیم.

۱- قرآن سیدالکلام است، (مَجْمَعُ الْبَيَانِ، ج ۲، ص ۳۶۱)؛ امام حسین سیدالشهداست (کامل الزیارات، ص ۷۰)

در دعای ۴۲ صحیفه سجادیه درباره قرآن می خوانیم: «وَ مِزَانَ قَسَطٍ لَّا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ، وَ تَرَاوِي وَ مِيزَانَ عَدْلِي كَه زَبَانِشْ اَز حَقِّ مَنْحَرَفٍ نَمِي شُود»؛ در زیارت امام حسین (ع) می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالْقِسْطِ» (جامع الاحادیث شیعه، ج ۱۲ ص ۴۸۱)

۲- قرآن موعظه پروردگار است؛ «مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ» (یونس، ۵۷)؛ امام حسین (ع) در عاشورا فرمود: عجله نکنید تا شما را به حق موعظه کنم. «أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَ لَّا تَعْجَلُوا حَتَّى أَعْظَمَكُمْ بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ. اِي مَرْدَمِ حَرْفِ مَرَا بَشْتُونِيد وَ "در جنگ با من" عجله نکنید تا من وظیفه خود را که موعظه و نصیحت شما است، انجام دهم» (لِوَاعِجُ الْأَشْجَانِ، ص ۲۶)

۳- قرآن مردم را به رشد هدایت می کند؛ «يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ» (جَن، ۲)؛ امام حسین (ع) نیز می فرماید: من شما را به راه رشد و سعادت دعوت می کنم. «وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرِّشَادِ» (لِوَاعِجُ الْأَشْجَانِ، ص ۱۲۸)

۴- قرآن عظیم است؛ «وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ» (سوره حجر، آیه ۸۷)؛ امام حسین (ع) نیز سوابق عظیمی دارد. «عَظِيمُ السُّوَابِقِ» (بِحَار، ج ۹۸، ص ۲۳۹)

۵- قرآن حق و یقینی است؛ «وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ» (سوره الحاقه، آیه ۵۱)؛ در زیارت امام حسین (ع) نیز می خوانیم: آنقدر صادقانه و خالصانه عبادت کردی که به درجه یقین رسیدی. «حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ» (کامل الزیارات، ص ۲۰۲)

۶- قرآن مقام شفاعت دارد؛ «نِعْمَ الشَّفِيعُ الْقُرْآنُ» (نَهْجِ الْفَصَاحَةِ، جمله ۶۲۳)؛ امام حسین (ع) نیز مقام شفاعت دارد. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ» (زیارت عاشورا)

در دعای چهل و دوم صحیفه سجادیه درباره قرآن می خوانیم که پرچم نجات است؛ «عَلِمَ النَّجَاةَ»؛ در زیارت امام حسین (ع) می خوانیم که او نیز پرچم هدایت است. «إِنَّهُ رَايَةُ الْهُدَى» (کامل الزیارات، ص ۷۰)

۷- قرآن شفا دهنده است؛ «وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» (اسراء، ۸۲)؛ خاک مزار امام حسین (ع) نیز شفاست. «طِينٌ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ» (من لايحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴۴۶)؛ امام صادق (ع) فرمود: در خاک قبر حسین (ع) شفای هر دردی است و آن بزرگترین دارو است. و نیز آن حضرت در سخن دیگری فرمود: هنگام خوردن تربت امام حسین (ع) چنین بگو: خدایا ای پروردگار تربت مبارک و ای پروردگار وصی مدفون شده در آن، بر محمد و آل محمد درود فرست و این تربت را مایه علمی سودمند و روزی وسیع و شفای از هر دردی قرار ده. (مَنْ لايحضره الفقيه ج: ۲ ص: ۵۹۹ و ۶۰۰)

۸- قرآن امر به معروف و نهی از منکر می کند؛ «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ» (نَهْجِ الْبِلَاغَةِ، خطبه ۱۸۲) امام حسین نیز فرمود: هدف من از رفتن به کربلا، امر به معروف و نهی از منکر است.

زمین مرده زنده می شود

«وهب» جوان است و پرشور. چند صبحی است مرد خانه شده و هنوز عاشقانه هایشان با «هانیه» فروکش نکرده است. کاروانیان آنها را چون کبوتران عاشقی می بینند که همچنان تشنه دیدار یکدیگرند. دل کندن برای هانیه و وهب سخت است اما عشق به امامی که وهب نصرانی را شیعیه کرده است چنان در دلش ریشه دوانده که می خواهد تا پای جان در رکاب او باشد. و حالا او از جوان دامدار نصرانی در بیابان های ثعلبیه به شیرمرد سپاه اباعبدالله تبدیل شده است که دلاورانه شمشیر می زند زمین مرده زنده می شود.

وهب کنار مادرش «قمر» و همسرش «هانیه» در ثعلبیه به دامداری مشغول بود. او هر روز گوسفندان را به صحرا می برد و شبها به خانه باز می گشت. وهب تازه با هانیه ازدواج کرده بود و هیچگاه گمان نمی کرد زندگی آرامشان اگرچه کمی سخت می گذشت روزی رنگ حماسه به خود بگیرد. وقتی کاروان امام حسین (ع) در بیابان های ثعلبیه این خانواده نصرانی را دید از حال و روزشان پرسید. «قمر» مادر وهب از بی آبی این سرزمین به امام شکایت می برد. امام بعد از سخنان قمر به کناری می رود تا به سنگی می رسد و با نیزه آن سنگ را از جا در می آورد. زمین مرده زنده می شود و از زیر آن سنگ چون زیرپاهای اسماعیل چشمه ای می جوشد و آب خوش گوارایی بیرون می جهد. قمر بسیار شادمان می شود و اشک شوق از چشمانش سرازیر می شود. امام رو به آن مادر می فرماید: «ما نیاز به یار و یاور داریم. وقتی پسرت برگشت به او بگو که به ما بپیوندد و ما را در دفاع از حق یاری کند.

امام می رود. حالا قمر مانده است و معجزه ای که خود با چشمانش دیده است. این مرد که بود که توانست با نیزه ای تمام دعاها را او را مستجاب کند؟ این مرد که بود که زمین مرده ای را به چشم برهم زدنی زنده کرد؟ این مرد که بود که این چنین غریب نوازی می کند؟ وقتی وهب و هانیه بر می گردند چشمه جوشانی را در کنار خیمه گاه خود می بینند و مادر هر آنچه را دیده است موبه مو برایشان بازگو می کند. وهب وقتی پیام مرد نادیده را می شنود و معجزه اش را در می یابد. معطل نمی کند. بار و بنه را بر می دارد و همگی به سوی کاروان امام حرکت می کنند. به کاروان که می رسند بی تاب خود را به حضور امام می رسانند. وهب و خانواده اش را یک شبه راه صدساله را طی می کنند. آنان ندای حق را با جان و دل می پذیرند و تسلیم اسلام می شوند. حالا وهب، هانیه و قمر در روزهای ابتدایی اسلام آوردن هم رکاب خاندان رسول خدا می شوند.

ماه عسلی که در کربلا گذشت

وهب و هانیه ماه عسل شان را به کربلا آمده اند. آنها تنها ۱۷ روز است ازدواج کرده اند و از روز نهم خود را به کاروان امام رسانده اند. هانیه می داند این میدان جنگ را بازگشتی نیست. هردو بر چشمان هم طوری خیره می شوند که گویی نگاه آخرشان است. عشق به امام و اهل بیت چنان در این خانواده ریشه دوانده که ام وهب روز عاشورا پسرش را صدا می زند و تازه دامادش را برای یاری نوه رسول خدا راهی میدان می کند و می گوید: از تو راضی نخواهم شد مگر اینکه به یاری پسر پیغمبر بروی. هرگز به شهادت جد امام حسین (ع) نمی رسی مگر با رضایت او و رضایت من.

اما «هانیه» بی قرار است. تحمل فراق همسر چندروزه اش را ندارد. نمی تواند دل از او بگیرد و برآشفته می گوید: تو وقتی کشته شوی به بهشت می روی و همنشین حورالعین خواهی بود. آنگاه هانیه را فراموش می کنی. مرا آرام من. مرا نزد امام ببر و در محضر او به من قول بده که در بهشت هانیه را فراموشی نخواهی کرد.

هر دو برای قوت قلب هایشان نزد امام می روند. هانیه دو حاجت دارد که آمده است آن را به امام بگوید: «من دو حاجت دارم. وقتی وهب شهید شد. من بی سرپرست می شوم. مرا به اهل بیت خودتان ملحق کنید. دوم اینکه وهب که شهید شود با حورالعین محشور می شود. شما گواه باشید که مرا فراموش نکند.

امام وقتی عشق هانیه به همسرش را می بیند. منقلب می شود. او را آرام می کند و به هانیه قول می دهد که خواسته های او اجابت می شود. حالا وهب می ماند و میدان جنگ...

وهب متاعی است در راه خدا

وهب بالاخره راهی می شود. او جوان خوش سیمایی است که تنها چند روز است اسلام آورده اما چنان به اسلام مومن است که جانفش را سپر دین خدا کرده است و آمده است از حریم اهل بیت دفاع کند. وهب به میدان جنگ می تازد جماعت زیادی از یزیدیان را به هلاکت می رساند. سپس دوباره به سوی مادر بر می گردد می گوید: آیا از من راضی شدی؟

ام وهب رو به فرزندش فریاد می زند: از تو راضی نمی شوم مگر زمانی که در پیشگاه حسین (ع) کشته شوی. وهب به میدان بر می گردد. چنان جان فشانی می کند که سپاهیان یزید خیره به جنگاوری او می شوند. بعد از آن در این کارزار و جنگ نابرابر هر دو دستش فدای اسلام می شود. هانیه با عمودی وارد کارزار می شود. امام از او می خواهد که برگردد و دوباره بر به سمت کاروان بر می گردد.

وهب اسیر می شود. او را نزد عمر بن سعد می برند. عمر از صلابت و رشادت این تازه مسلمان به حرف آمده است. به دستور او سر از گردن وهب جدا می کنند و به سمت کاروان امام می اندازند. اما قمر این لحظه را تاب نمی آورد. او سر وهب را در آغوش می گیرد و خوشحال است که در پیشگاه خاندان رسول خدا روسفید شده است. سپس سر را به سوی یزیدیان پرتاب می کند و مقتدرانه فریاد می کشد: ما متاعی را که در راه خدا داده ایم. پس نمی گیریم.

هانیه بر بالین بی سر همسرش نشسته است و سخت اشک می ریزد. شمر وقتی این صحنه را می بیند به غلام خود دستور می دهد او را بکشد. بعد از آن غلام عمودش را بر سر هانیه فرو می آورد تا هانیه که چندی قبل دل نگران دوری از وهب بود. حتی ساعتی را به او سپری نکند.